

مرا آلیس صدا کنید!

○ شهره نورصالحی

شست و شوی ملافه زائوها، بارکشی وسایل زایمان، جمع‌آوری گیاهان دارویی و ده‌ها وظیفه شاق دیگر را بر دوش ناتوان دخترک می‌گذارد. در عین حال، برای مخفی ماندن رموز کار، او را از صحنه عملی زایمان‌ها دور نگه می‌دارد. دخترک که تازه سر و سامانی گرفته، گلابه‌ای از این سختی‌ها، تحقیرها و اذیت‌های ماما و اهالی دهکده ندارد و شادی‌هایش را با گربه‌ای که از مرگ نجات داده و او را از آن خود کرده است، شریک می‌شود. اما سیر وقایع، چنان است که اعتماد به نفس و مهارت او را تقویت می‌کند و چیزی نمی‌گذرد که با زیرکی و به یاری قابلیت ذاتی‌اش که خود نیز هم‌چون دیگران از آن بی‌خبر است، فوت و فن‌های مامایی را می‌آموزد و خود را رقیبی برای ماما می‌بیند. اما این رقابت در عمل، مشکل‌تر از آن است که به ظاهر می‌نماید و آزمون‌های بیشتر و مشکل‌تری پیش روی قهرمان داستان قرار دارد. تنها دل سپردن به حوادث پایانی کتاب است که کارنامه او را به دست مخاطب می‌دهد.

آن‌چه خواندید، خلاصه‌ای از کتاب دستیار ماما، به قلم کارن گشمن، نویسنده آمریکایی است. داستانی واقع‌گرا که بر اساس تحقیقات و مطالعات وسیع نویسنده درباره زندگی و آداب و رسوم انگلستان قرون وسطی، نگاشته شده است و مخاطب را با دختری نوجوان از روزگاری که هنوز آشنا می‌کند، بی‌آن که خاستگاه زمانی اثر، گرد ملالی بر شور و شوق مخاطب نوگرای امروزی بنشانند و یا رغبت خواندن را از او بگیرد. طرح داستان، گزینش عناصر ساختاری و همخوانی و رابطه جاقفاده آن‌ها با یکدیگر، به گونه‌ای است که دریغ است بی آن که عناصر ساختاری از دیدگاهی فنی مورد بررسی قرار گیرند، به تأویل اثر پرداخته شود.

روایت اثر، از زاویه‌ای بیرونی صورت می‌گیرد و راوی آگاه، از قرارگاه نامریی‌اش آن چه را که می‌بیند، با صداقت بازمی‌گوید. به یاری ذهن خلاق اوست که آمیزه‌ای از زشتی و زیبایی، ضعف و قدرت، ظلم و مهربانی، حقارت و بزرگواری، شکلی داستانی به خود می‌گیرد و از موضوع کهنه و تکراری فقر و ظلم، قصه تازه‌ای ساخته می‌شود که قرابتی با کلیشه‌های آشنای دختر یتیم ندارد. طرح باز داستان، فرآیندهایی درهم ریخته



یک اثر، دو دیدگاه

- عنوان کتاب: دستیار ماما
- نویسنده: کارن کشمن
- مترجم: مریم واعظی، نسرین وکیلی
- ناشر: گل‌بانگ
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۱
- شمارگان: ۳۳۰۰ نسخه
- تعداد صفحات: ۱۳۲ صفحه
- بها: ۷۵۰ تومان

تحفه، سوسک، آلیس، به هر اسمی که او را بنامید، همان دخترک فقیر و بی‌کسی است که غذایش، پس مانده‌های به دست آمده از سطل‌های زباله و بسترش، توده‌های پهن است تا آن که سرنوشت او را سر راه جین، مامای دهکده‌ای قرار می‌دهد و در ازای تکه‌ای نان و گوشه‌ای برای خواب، به عنوان دستیار ماما، تن به بیگاری می‌سپرد. ماما او را سوسک صدا می‌زند و خرسند از یافتن دستیار پرکار و کم‌توقع، بار سنگین نظافت،

یک اثر، دو دیدگاه

دارد و شاهد فراز و فرودهای مکرر و تعادل و عدم تعادل‌های متناوب است. گزینش نشانه‌ها، کنش‌ها و رخداد‌های مقطعی، چنان است که برخلاف انتظار، تعادل‌ها هیجان‌انگیزتر و تأثیرگذارتر از عدم تعادل‌هاست. زیرا شخصیت همیشه پامال شده و متزلزل قهرمان داستان، هنگام رویارویی با بحران‌ها متزلزل‌تر می‌شود و قدرتمندانه عمل نمی‌کند، حال آن‌که در وضعیت عادی، بی آن‌که خود بداند، به کارهای بزرگی درست می‌زند. ضمن عبور از این بخش‌های تعادلی و مشاهده حوادث زندگی روزمره است که مخاطب با شخصیت او بهتر آشنا می‌شود، حوادثی که موجد و مکمل یکدیگرند و تماماً پشتوانه‌ای علی در پس سر و هدفی غایی پیش رو دارند. زیرا جمله این کارکردها تابع پی‌رنگ حساب شده و منسجمی است که این قافله را با دقت و آگاهی هدایت می‌کند.

برای مثال، طرح داستان بنا دارد که دخترک برای اولین بار در زندگی، خود را به چشم یک موجود انسانی ببیند، اما می‌داند که این امر، در محیطی که همه او را در حد یک سوسک خوار و حقیر می‌شمارند، امکان‌پذیر نیست. پس تدبیری می‌اندیشد و در پی حادثه‌ای، ماما را که برای خرید لوازم کارش عازم دهکده دیگری است، از رفتن باز می‌دارد و سوسک را به جای او روانه بازار می‌کند. پیشامدهای ساده، اما سرنوشت‌سازی که در بازار روی می‌دهد، زمینه‌ساز وداع دخترک با سوسک حقیر و ترسو و آشنایی‌اش با آلیس مصمم و خودباور است که در جای خود، با او آشنا خواهیم شد. مدار ساختار از نظر زمانی، خطی است و حول محوری کشمکش می‌گردد؛ کشمکش‌هایی که بین شخصیت با شخصیت، شخصیت با جامعه و شخصیت با خود، در جریان است و هر یک از آن‌ها سهمی آشکار در شکل‌گیری شخصیت قهرمان داستان دارد.

نمایشگر تقابل دو شخصیت، اصرار ماما در مخفی نگه داشتن رموز کار از دخترک و در مقابل، تلاش مخفیانه او برای نفوذ به حریم اسرار حرفه‌ای ماما است. تن سپردن او به آزار و تحقیر اهالی دهکده، به موازات انتقام‌جویی پنهانی و زیرکانه‌اش از آن‌ها را می‌توان نمادی از رویارویی او با جامعه دانست. اما پیچیده‌تر و دردناک‌تر از هر دوی این‌ها، ستیزهای ذهنی دخترک با خود است؛ چرا که عمری هرچند کوتاه، به هیچ بودن و هیچ شمردن خود خو گرفته و پوشش سخت و غیرقابل نفوذی از جنس «تحقیر

نفس»

و «ترس از عدم موفقیت»

که کالبد بیرونی او را مستور کرده، گذر از مرز جسم و آشنایی با گوهر درون را برایش مشکل می‌کند. بنای ساختار، بر دو گرانیگاه «موضوعی» و «شخصیتی» استوار است که هر دو از اهمیت والایی برخوردارند. با وجود این، در طول مدار، این دو رکن رفته رفته به هم می‌پیوندند و رکن پیشین، عملاً به خدمت رکن پسین درمی‌آید. گرانیگاه موضوعی، آموختن حرفه مامایی است که توسط حلقه‌های متعددی از زنجیره کنشی که به سوی آن گرایش دارند، به خوبی تغذیه می‌شود.

گرانیگاه شخصیتی، نقطه عطفی است که حیات و هستی اثر بر آن تکیه دارد. این هسته اصلی، خود از دو بخش بیرونی و درونی تشکیل می‌شود؛ پاره نخست به تلاش شخصیت اول برای گذران زندگی و یافتن غذا و سرپناه نظر دارد و بخش درونی، در پی بازنمایی سیر تحول، رشد و تکامل این شخصیت است که طرح اثر از طریق فرایندهای داستانی، زمینه‌سازی و فضا‌سازی‌های متعدد و مناسب به این هدف دست می‌یابد. دست‌یابی به این رشد معنوی نیز به نوبه خود، در دو مرحله صورت می‌گیرد.

در مرحله اول، به اقتضای نیاز حیاتی قهرمان به کسب اعتماد به نفس و حقارت زدایی، طرح با سخاوت بیشتری از او حمایت می‌کند و در کنار زمینه‌سازی‌های پیش‌پافتاده‌تر، موقعیتی کلیدی را که در سطور بعدی ذکر آن خواهد رفت، پیش رویش قرار می‌دهد و او را به مرزی از خودباوری که لازمه پیشبرد خط داستانی است، می‌رساند. اما در مرحله دوم، سخت‌گیرانه عمل می‌کند و با صبر و حوصله به انتظار نتیجه آمون‌ها و هویت‌یابی واقعی و پختگی او می‌نشیند و پیش از آن، دری را به رویش نمی‌گشاید. از میان کارکردهای تحولی اثر، می‌توان به ماجرای نامگذاری دخترک اشاره کرد؛ هنگامی که در بازار، مردی او را با دخترک باسوادی به نام آلیس اشتباه می‌گیرد و جرقه‌ای را که باید، در ذهن او روشن می‌کند.

دخترک که تا آن لحظه، بی هیچ اعتراضی سوسک نامیده می‌شود، درمی‌یابد که او هم باید مثل هر انسان دیگری اسم داشته باشد. پس نام موزون آلیس را بر خود می‌گذارد و در بازگشت، بی‌ترس از تسمخر و مخالفت دیگران، حتی

مامای عصبانی، خود را آلیس معرفی می‌کند. «نجات ویل راست از رودخانه» مورد قابل ذکر دیگر است. هنگامی که دوستان ترسوی ویل، او را که در حال غرق شدن است، به حال خود رها می‌کنند و از صحنه می‌گریزند، دخترک که شاهد ماجراست، ضعف و ترس را کنار می‌گذارد و به کمک شاخه درختی، او را از مرگ نجات می‌دهد و بالاخره، توفیق در به دنیا آوردن نوزاد زن پیشکار، همان تمهیدی است که قدم اصلی را در جهت دگرگون‌سازی اولیه شخصیت آلیس برمی‌دارد. از سوی دیگر، طرح داستان، اثر غرور و جسارت حاصل از یک موفقیت تصادفی را بر او نمی‌پسندد و با پیش کشیدن موارد ناکامی و عدم موفقیت دخترک، از قهرمان آفرینی بی‌مورد و اغراق‌آمیز می‌پرهیزد و با روندی آرام و همخوان با واقعیت، شخصیت را به سوی درک درست و راهی که باید، می‌کشاند.

او را مهربان و عاطفی خلق می‌کند:

«گرچه لعنتی! خیلی می‌ترسم در گونی را باز کنم. اما در ضمن نمی‌توانم ولت کنم و بروم»

ص ۱۳

مصمم است:

«هرچو زنده نگهت می‌دارم گربه!»

ص ۱۴

«پس من اینم، آلیس، چرا که نه!» ص ۳۶

کاردان و مستعد است:

«طی این روزها آلیس دانش و مهارت

بیشتری کسب می‌کرد. ماما که سرش به

کارهای خودش گرم بود، متوجه این موضوع

نشد. آلیس هم که پیشرفتش به نظر خودش

عادی بود، متوجه این موضوع نشد، اما روستاییان

خوب متوجه شدند. ص ۵۶

انگیزه رفتاری دارد:

و آن را با آموختن مداوم و رشد دادن خود

نشان می‌دهد

ثبات رفتاری دارد:

و آن را با تحمل مشکلات و تلاش

خستگی‌ناپذیرش در همه حال نشان می‌دهد.

الگوی مقاومت است:

با کم‌ترین غذا، کثیف‌ترین بستر، شاق‌ترین

کار و کشنده‌ترین تحقیر، صبورانه کنار می‌آید.

بزرگواری و همدردی است:

با شکم خالی، جیره پیرش را به گربه و نان

و پیازش را به بز گرسنه‌ای می‌بخشد. ص ۳۲

از این که باید تاوان کمک به پسرک

درمانده‌ای را با بیگاری بپردازد، ناراحت نمی‌شود، او اصلاً به کارهایش فکر نمی‌کرد، بلکه به چهرهٔ ادوارد می‌اندیشید و نان و پنیر فراوانی که در ملک اربابی به او می‌دادند. ص ۷۰

صادق است: «نه، دل ندارم، نزدیک بود از ترس خودم را کثیف کنم. من این کار را به این خاطر نکردم که تو غرق نشوی... دلم می‌خواست بفرستم به جهنم، ولی نتوانستم، خب، مگر می‌توانستم؟» ص ۴۳

باهش و سخت‌کوش است: در طول روز، زمانی که آلیس کار جوشاندن، جارو کردن یا خرد کردن یا پوست کندن نداشت، حروف را با شاخهٔ کوچکی روی تودهٔ هیزم یخ زده می‌نوشت، یا با دستهٔ جارو روی دودهٔ روی دیوار... ص ۸۳

سیاستمدار است: «برو به ملک اربابی... به آن‌ها بگو تو را جین ماما فرستاده است و کار مهم ماما را به یادشان

یک اثر، دو دیدگاه

همان که خانم آگنس را زایانده. حالا بیارو. بگو همان که خانم آگنس را زایانده. ص ۷۰

و بی‌خبر از این همه جوشش درون و حسن پنهان، به ناحق از خود ناامید است:

«من هیچی نیستم، هیچ چیز ندارم، هیچ کاری از دستم بر نمی‌آید، هیچ چیز یاد نمی‌گیرم، جایی از خودم ندارم. خنگ‌تر از آن هستم که دستیار ماما باشم، خسته‌تر از آن هستم که دوباره سرگردان شوم. باید آن قدر در این باران بمانم تا بمیرم.» ص ۷۶

شاید اگر آلیس، اندک تجربه‌ای از نویسندگی و مخاطب‌شناسی داشت، خود را با این تلقینات یأس‌آمیز نمی‌آزرد و به فراست درمی‌یافت که مخاطبش از همان صفحات آغازین کتاب، مهر تأیید بر شخصیت او زده و رابطه‌ای عاطفی با او برقرار کرده است. در حقیقت، مخاطب آلیس را نمی‌خواند، بلکه با او زندگی می‌کند. ضمن آن که سایر شخصیت‌ها نیز هر یک به نحوی او را به خود می‌خوانند. اساساً عنصر شخصیت، جایگاه ویژه‌ای در طرح این اثر دارد و کنش‌ها بیش از آن که در بند

آفرینش حادثه و هیجان باشند، به شخصیت‌پردازی و ارایهٔ تیپ‌ها نظر دارند و مخاطب را با شخصیت‌هایی واقعی و متعلق به زمان و مکان اثر رو به رو می‌کنند. به رغم کرانهٔ شخصیتی وسیع، نویسنده شخصیت‌های فرعی را هم نادیده نمی‌گیرد و خصیصه‌های فردی، یا تیپیک بعضی از آن‌ها را نیز با ترفندهای زیرکانه‌ای به نمایش می‌گذارد. تحلیل ویژگی‌های تک تک این شخصیت‌ها، اگرچه شناخت بهتری از فضای داستان به دست می‌دهد، سخن را بیپوده به درازا می‌کشاند.

زبان اثر، زبان تجربی و محاوره‌ای است؛ زبانی عاری از پی‌ریه که به کرات دشنام و کلمات تحقیرآمیز نیز به کار می‌برد. لیکن قرار گرفتن همین واژه‌های نازیبا در دهان ماماست که چون ابزاری کارآمد، نویسنده را در ترسیم شخصیت ظالم، خودمحور، فریبکار و سودجوی ماما یاری می‌دهد. با وجود این، متن از صحنه‌گذاری بر تأثیر جادوی کلام غافل نمی‌ماند و در بزنگاه زایمان، به زبان آوردن کلماتی دلنشین را به مامای پرخاشگر دیکته می‌کند.

متن از نشانه‌پردازی‌های بارز و تأثیرگذار و تصویرهای خلاق نیز بی‌بهره نیست و خالق اثر، با ذکر این که چگونه کودکی برای فرار از سرما به میان تودهٔ پهن فرومی‌رود، اوج درماندگی، تنگ‌دستی و نابرابری را تصویر می‌کند. هم‌چنین حضور گربه، نشانه‌ای است که بار عاطفی سنگینی را بر دوش می‌کشد و گفت و گوهایی یک طرفهٔ آلیس با او، به عنوان یک سنگ صبور و محرم اسرار، نیاز شدید دخترک به یک دوست و همدم را متجلی می‌کند. زمان فرضی تولد اثر (قرون وسطی)، عنصر کلیدی و گزینش‌گری است که نویسنده، همواره آن را مدنظر دارد و روابط حاکم بر داستان را همساز با آن انتخاب می‌کند. برای مثال، اصل تعیین‌های اجتماعی که از سلطهٔ عامل اقتصادی، باورهای مذهبی، سنت‌ها و گرایش‌های خرافی بر جو داستان خبر می‌دهد، نقش به‌غایت تعیین‌کننده‌ای در مدار ساختاری آن دارد و رخدادها، تضادها و تقابل‌های متعددی که پیش می‌آید، متأثر از این اصل است. خصلت بارز طرح اثر، وفاداری به ضرباهنگ است که در تمام طول مدار داستانی، به چشم می‌خورد. همه چیز در چارچوب امکان و واقعیت رخ می‌دهد و رشد و تحول با روند و سرعتی معقول، در خور بضاعت شخصیت و متناسب با زمان و مکان صورت می‌گیرد. حتی

حامله بودن زنی نازا و عدم آگاهی او و شوهرش از این موضوع، با توجه به محدودهٔ زمانی داستان و عقب‌ماندگی مردم روستایی، قابل توجیه است. این عینیت و حقیقت‌مانندی، به جذب مخاطب و برقراری رابطه‌ای پایدار با او می‌انجامد و به جادوی این ارتباط و همجواری، مخاطب آن قدر درگیر مشکلات روزمرهٔ آلیس و تصمیم‌گیری برای آیندهٔ او می‌شود که از اندیشیدن به تعلیق داستانی بازمی‌ماند و به ناچار، مطالعهٔ کتاب را با شگفتی به پایان می‌برد که در همین‌جا می‌بایست از تعلیق پنهان، به عنوان امتیاز دیگری برای این داستان یاد کرد. گرایش ویژهٔ ساختار اثر به شخصیت‌پردازی و عریان کردن زشتی‌ها و زیبایی‌های درونی آن‌ها مرز میان روایت و ژرفساخت را باریک کرده است. به گونه‌ای که لایهٔ بیرونی، خود کارکردی ژرفساختی دارد. چرا که تداعی جو ناسالم حاکم بر جامعه‌ای تنگ‌دست و بی‌سواد، از طریق نمایش کمبودهای مادی و معنوی، رفتارهای غیرانسانی، استثمار و ظلم‌پذیری، اگرچه در سطح اثر روی می‌دهد، تنها پوستهٔ شفاف و نازکی است که با مهارت، بر لایهٔ ضخیم درونی، رفو شده است. با وجود این، گزاره‌های پایانی کتاب که حاکی از پیدایش تحول ثانویه در شخصیت اول و گواه هویت‌یابی واقعی، درک توانایی‌های شخصی، تصمیم‌گیری و اجرای شجاعانهٔ آن تصمیم از سوی او هستند، بوتهٔ آزمایشی از وقایع فرجامین داستان ساخته‌اند که شخصیت و ژرفساخت، هر دو سربلند از آن بیرون می‌آیند. قرار دادن موقعیت‌های وسوسه‌انگیز، پیش روی قهرمان و آزمودن توان ایستادگی او در برابر وسوسه‌ها، آخرین تقابل و اوج زیبایی‌شناختی اثر است و می‌توان ادعا کرد که فصول پایانی کتاب کار جمع‌بندی، گره‌گشایی و انتقال غیرمستقیم پیام را با ایجاز و ظرافت انجام می‌دهد. زمانی که آلیس درمی‌یابد مامایی کار سخت، درک درست و تجویز داروهای مقوی است، نه سحر و جادو، مخاطب نیز این پیام را می‌شنود و آن را به هر پیشهٔ دیگری تعمیم می‌دهد. و هنگامی که مشتاقانه صفحهٔ آخر را ورق می‌زند تا شاهد پایان جدال توان‌فرسای قهرمان با سرنوشت باشد، او نیز هم‌چون قهرمان، درمی‌یابد آن‌جا که مراد، دست‌یابی به شناخت و تعالی باشد، تلاش برای رسیدن به آن را مرز و پایانی نیست.

گویی همهٔ این عوامل و عناصر، تنها بر آن بوده‌اند که از شخصیت پویای آلیس، خاطره‌ای پایا بسازند.